

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سؤالات تجزیہ و ترکیب آیات ۲۵ الی ۳۴ سورہ مبارکہ حاقہ

• وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَةَ (۲۵)

۱. نوع واو در "و أمّا من أوتي كتابه"

▪ عطف بر "أمّا من أوتي كتابه بيمينه..."

۲. بررسی لغوی "شمال"

از ماده "ش، م، ل" است که این ماده مشترک لفظی بین دو معناست:

۱. شامل شدن که دارای فعل است: شَمِلَ، يَشْمَلُ، شُمُولًا

▪ به معنای چپ که واژه شمال برایش استعمال می شود که شمال در مقابل جنوب نیز از

همین معناست زیرا کسی که به سمت مشرق رو می کند سمت شمال، در دست چپش قرار

می گیرد.

۳. معنای باء در "بشماله"

▪ به معنای فی

۴. منادی در "یا لیتنی"

▪ هر گاه "یا" بر سر فعل بیاید (فعل امر، فعل تعجب، فعل مدح) یا بر سر حرف بیاید (رَبِّ،

لیت) دو وجه جاز است:

۱. می توان اسمی را به عنوان منادی مانند: «هؤلاء، انّما الناس، قوم» در تقدیر گرفت.

۲. و می توان "یا" را از حروف تنبیهیه (ألا، أما، ها، یا) قرار داد.

۵. نقش جمله "لم أوت کتابیه" و "لیتنی..."

▪ لم أوت کتابیه: خبر لیت و محلاً مرفوع

▪ لیتنی

۱. اگر "یا" را حرف ندا بگیریم، در این صورت، منادی، محذوف بوده و جمله "لیتنی..."

جمله جواب نداء خواهد بود که محلی از اعراب ندارد.

۲. اگر "یا" را از حروف تنبیهیه بگیریم، جمله "لیتنی..." مقول قول می شود و محلاً منصوب.

• وَ لَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَةَ (۲۶)

۶. ترکیب جمله "لم أدّر ما حسابیه"

قبلا در ذیل آیه سوم همین سوره درباره مادّه "دری" صحبت کردیم که در اینجا دوباره این مطلب را متذکر می شویم:

• فعل "دَرِي، يَدْرِي، دَرِيَّة" ثلاثي مجرّد به دو صورت در لغت عرب استعمال می گردد:
۱. متعدّي به حرف جرّ باء به معنای علم یا ظنّ؛ دَرَيْتُ بكذا: به فلان چیز آگاهی پیدا کردم.

▪ در این صورت اگر به باب افعال یا تفعیل رود نسبت به مفعول اوّل متعدّي بنفسه است و مفعول دوّمش را به واسطه حرف جرّ باء می گیرد.

• مانند: و ما ادراکم به: چه چیز شما را به این مسأله آگاهی داده است؟
۲. متعدّي بنفسه دو مفعولی از افعال قلوب به معنای علم و ظنّ؛ مانند: دَرَيْتُ الأمانة فضيلةً

▪ در ماخوذ نیز "لم ادر" دو مفعولی است که به واسطه مای استفهامیه تعلیق از عمل شده و جمله مابعدش (مبتدا و خبر) سدّ مسدّد مفعول "لم ادر" می گردد و محلاً منصوب

▪ در این صورت وقتی به باب افعال یا تفعیل رود متعدّي بنفسه سه مفعولی می گردد؛ مانند: أدركني فلان الحاقّة عظيماً

• ياليتها كانت القاضية (۲۷)

۷. نقش جمله "يا ليتها"

▪ جمله استینافیه در حیز قول

۸. مرجع "ها" و معنای ال در "القاضية" و بررسی لغوی "القاضية"

▪ مرجع "ها": مرجع ضمیر، معنوی است و بر می گردد به "موتة" (مصدر مرّة به معنای یک بار مرگ اوّل در دنیا)

▪ ال: موصوله است ولی وجودش در اینجا خیلی موجه نیست فلذا ال جنس بگیریم که دارای خاصیت بلاغی حصر گردد بهتر است.

• نکته: اگر خبر دارای ال جنس باشد دلالت می کند بر حصر مسند بر مسند الیه یا بالعکس و این حصر یا حقیقی است و یا ادعایی و در اینجا شاید مراد این باشد که ای کاش آن یک بار مردن ما در دنیا تنها به کار ما خاتمه می داند نه اینکه شروع کننده یک زندگی دیگر نیز می شد.

• مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهُ (۲۸)

۹. بررسی "أغني عني"

ثلاثي مجردش: عَنِّي، يَغْنِي، غَنِيٌّ؛ و اسم مصدرش غُنِيَّة است که با "عن" متعدی می شود: غني عني مالي؛ اما باب افعالش دو وجهی است:

۱. متعدی بنفسه: أغناني مالي

۲. متعدی به حرف جرّ "عن": أغني عني مالي؛ در این صورت چون با ثلاثي مجردش هم

معناست رفتن به به باب افعال برای تأکید است: یعنی اصلاً مرا مالم بی نیاز نکرد.

۱۰. نقش جمله "ما أغني عني ماله"

استینافیه در حیّز قول

• هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ (۲۹)

۱۱. بررسی "هلك عني" و نقش آن

هَلَكَ مَهْلِكٌ هَلَاكًا لازم است و با "عن" متعدی نمی شود مگر اینکه متضمّن فعل "غاب" باشد.

استینافیه در حیّز قول

• خَذُوهُ فَغْلُوهُ (۳۰)

۱۲. نقش جمله "خذوه"

▪ مقول قول محذوف و جمله قول با مفعولش استینافیه

۱۳. بررسی لغوی "غلو"

▪ فعل صنایع از "غُلّ" به معنای زنجیر است. مادّه غلّل در اصل لغت به معنای داخل نمودن چیزی است که موجب تغییر و تبدل گردد لذا به کینه غلّ گفته می شود زیرا در قلب وارد می شود و موجب تحوّل قلب از صفایش می شود و عطش غُلّة و عُلل گفته می شود زیرا بدن را از حالت اعتدال خارج می کند و زنجیری که بگردن و دست می اندازند غُلّ گفته می شود زیرا موجب تحوّل می شود یعنی دست و پا را از حالت باز و بسته شدن جلوگیری می کند.

• ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَّوهُ (۳۱)

۱۴. بررسی لغوی "صلّو"

- ثلاثي مجرّدش متعدّي یک مفعولي است به سه معنای داخل کردن و بریان کردن و چشاندن آمده است و وقتی به باب افعال یا تفعیل می رود دو مفعولي می گردد؛ یعنی او را وارد آتش کنید و آتش جنهم را به او بچشایید و او را در آتش بریان نمایید.

• **ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳۲)**

۱۵. بررسی لغوی "سلسله" و "ذرع" و "ذراع"
- ماده سلل (سَلَّه، يَسْلُهُ، سَلًّا) به معنای امتداد و کشیدن و به زنجیر به خاطر امتدادش سلسله می گویند.
 - ذَرْعُ الثَّوْبِ، يَذْرَعُ، ذَرْعًا: یعنی لباس را با ذراع اندازه گیری کرد؛ ذراع اسم ذات به معنای آرنج تا سر انگشتان است. ذرع در این آیه احتمالاً اسم مصدر باشد نه مصدر.
۱۶. نوع فاء در "فاسلکوه"

- تقدیم جزئی از معطوف بر معطوف علیه جائز نیست مگر اینکه صدارت تامّ داشته باشد مانند همزه استفهام بنابراین تقدیم "في سلسلة" که متعلّق به "اسلکوه" است نشانگر این است که فاء عاطفه نیست بنابراین فاء رابط جواب شرط "اما" می گیریم که دلالت بر تأکید وقوع مضمون جمله دارد؛ تقدیر جمله: ثُمَّ اَمَّا فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ
۱۷. بررسی لغوی "اسلکو"
- سَلَّكَه، يَسْلُكُهُ، سَلُّوْكَ

- هم متعدّي یک مفعولي استعمال شده است به معنای داخل شدن و طی کردن مسیر، سَلَّكَتُ الطَّرِيقَ: داخل طریق شدن و آن را طی کردم.
 - در این صورت بنفسه است
- هم متعدّي دو مفعولي استعمال شده است:

۱. یا هر دو مفعول را بنفسه می گیرد: سَلَّكَتُ زَيْدًا الطَّرِيقَ
۲. یا مفعول دوّم را به واسطه باء یا به واسطه فی می گیرد.

• **إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳)**

۱۸. نقش جمله "إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ"
- جمله تعلیلیه یا استیناف بیانیه
۱۹. مفاد "کان لا یؤمن" از حیث زمانی
- ماضی استمراری

۲۰. بررسی "يؤمن بالله"

- ثلاثي مجرّدش: أَمِنَ يَأْمَنُ أَمْنًا به معنای سالم ماندن است و هم لازمش استعمال شده است و هم متعدّیش و متعدّی اش نیز هم بنفسه استعمال شده است و هم با حرف جرّ مِنْ
- امّا وقتی به باب افعال می رود به دو صورت استعمال می شود:

۱. متعدّی دو مفعولی که مفعول اوّل را بنفسه و دوّمی را به واسطه حرف جرّ "من" می گیرد؛ مانند: آمنته منه

۲. لازم بنفسه و متعدّی به حرف جرّ باء؛ در این صورت به معنای تسلیم شدن و ایمان آوردن است. آمنْتُ به

• "آمن" در این آیه نیز از همین قبیل است.

• وَ لَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳۴)

۲۱. بررسی لغوی "يَحْضُ"

از فعل: حَضَّه عَلِي، يَحْضُ حَضًّا به معنای تشویق و برانگیختن

۲۲. بررسی لغوی "طعام"

از فعل: طَعَمَهُ يَطْعَمُ طَعْمًا به معنای غذا یا آب خوردن یا چشیدن؛ طعام اسم ذات است برای:

«ما يُطْعَمُ به» مانند شراب که اسم است برای "ما یشرب به"